وقتی آدم میان آدم‌ها گم می‌شود

پریسا امیر قاسم خانی

یک بعدازظهر شلوغ، میدان امام حسین

روی زمین نشسته بود. دیدنش برای یک لحظه حس دلخراشی را در ذهن آدمی تداعی می کرد. آدم ها بی تفاوت و به سرعت از کنارش می گذشتند. بدون حتی نگاهی!

گمان می کردی هر آن امکان دارد زیر پای یکی از همان آدم ها که او را نمی بینند لگد شود.

ناخودآگاه یاد «ریزمن» جامعه شناس معروف می افتی که در کتاب جمع تنهایش معتقد بود آدم ها با این که در گروه زندگی می کنند تنها هستند، شک می کنی به نظریه ریزمن. شک تو را رها نمی کند. با خود می گویی چگونه می توان میان این همه آدم احساس تنهایی کرد؟ چگونه می توان فراموش شد؟ وقتی برای بار دیگر به او نگاه می کنی می بینی که چهره اش میان هیاهوی آدم ها هر لحظه بیشتر رنگ می بازد.

گپی کوتاه با ابراهیم

خودش را ابراهیم معرفی می کند. شانزده سال بیشتر ندارد. کت و شلوار رنگ و رو رفته ای او را از گزند سرما در امان نگه می دارد. هر دو پایش از ناحیه زانو قطع شده اند. در جای قطع پاها اثری از سوختگی و زخم های عمیق به چشم می خورد. صحبت کردن با او در آن میدان شلوغ کار ساده ای نبود. تنه می خوردی، اعتراض نمی کردی. به فرض شنیدن استهزای مردم هم ساکت بودی. چون تو داشتی قانون خیابان را نقض می کردی. قانون بی تفاوت بودن و با سرعت گذشتن از کنار یکدیگر را، صحبت ها هم درباره هراس از چند مرد ناشناس بود و آمدن مأموران سدمعبر. بدین خاطر ناچار شدیم برای گپی کوتاه به یکی از کوچه های فرعی برویم. موقع راه رفتن خودش را به سختی روی زمین می کشید. دو سال پیش پاهایش در یک سانحه آتش سوزی سوخته بود. نه خانواده ای داشت نه برگه هویتی. روزها و شب ها را کنار خیابان می گذراند. مأموران شهرداری او را چند بار به جرم تکدی گرفته بودند. ولی هر بار چون جایی برای نگهداریش نداشتند، رهایش کردند. وقتی از او علت تکدی گریش را پرسیدم آن را نیاز مادی دانست.

هر روز او را عابران بی‌تفاوت می‌بینند در حالی که زخمی و مجروح گوشه خیابان افتاده است اما انگار عابران هم به چهره زخمی آدم‌های بی‌پناه و بی‌خانمان گوشه خیابان عادت کرده‌اند

او چه کسی است؟

یکی از ویژگی های شهرگرایی جایگزینی ارتباطات رسمی به جای ارتباطات شخصی است. در چنین جامعه ای گسستگی ارتباطات بیشتر نمو پیدا می کند. اما این گسستگی ارتباطات تا کجا می تواند پیش برود؟ تا چه حدی به آسیب های اجتماعی نمی انجامد؟

ما هر روزه در سطح شهر شاهد افراد بی سرپناه و نیازمندی هستیم که زیر پل ها، آلونک ها، معابر عمومی، میدان گاه ها و... به حال خود رها شدند. بعضی از آنها دچار بیماری ها و زخم های عفونی شدید هستند. این افراد علاوه بر مشکلات جسمانی از مشکلات دیگری چون سوءتغذیه، فشارهای روانی، عدم دسترسی به امکانات اولیه زندگی، انزوا، محدودیت های اجتماعی و... رنج می برند. گاهی اجساد آنها که اکثرشان هم دارای اوراق شناسایی و برگه هویت نیستند در اماکن عمومی چون توالت ها، باجه های تلفن و... پیدا می شوند. بر اساس یک گزارش در سال ۷۴ به طور متوسط در فصل تابستان هر ماه دو تا سه نفر از افراد بی سرپناه در کنار خیابان فوت کرده اند. در فصل زمستان این تعداد حتی به ۱۵ نفر هم می رسید. بی تفاوت گذشتن از کنار چنین وقایعی یعنی ندیده گرفتن پاره ای از حقوق انسانی. وجود افراد بی سرپناه و نیازمند که از آسیب های شدید جسمانی رنج می برند نه تنها باعث گسترش انواع بیماری ها در سطح جامعه می شود و بافت فیزیولوژی شهر را دچار ناهنجاری می کند بلکه از نظر روانی نیز آسیب های جبران ناپذیری بر روی افراد جامعه می گذارد. دکتر نوری استاد و مدیر گروه روانشناسی دانشگاه تهران این گونه افراد را به دو دسته تقسیم می کند: اول، افرادی که با مهارت های خاص به تظاهر یا بزرگنمایی بیماری می پردازند، از این طریق کسب درآمد می کنند. این گونه افراد متکدیانی حرفه ای هستند که معمولاً دچار اختلالات روانی اند. چون یک فرد نرمال سعی می کند نقطه ضعف روانی یا جسمانی خود را بروز ندهد. دوم، افرادی که واقعاً دچار آسیب های شدید جسمانی هستند که تنها اسکان‌دادن و درمان آنها کافی نیست، بلکه باید ریشه یابی کرد تا علل و انگیزه های آنها مشخص گردد. دکتر نوری درباره مشکلات روانی که از دیدن این گونه افراد در سطح جامعه به وجود می آید، می گوید: در جامعه ما به علت اعتقادات مذهبی و فرهنگ نوع‌دوستی میل کمک کردن به یکدیگر بین افراد وجود دارد. ولی گسترش زندگی ماشینی در شهرها و رواج فرهنگ عجله، مانع از کمک و توجه کافی افراد به یکدیگر می شود. این مسأله نوعی تعارض و دوگانگی شخصیتی در افراد به وجود می آورد که در زندگی آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم نمود پیدا می کند متأسفانه این نمود به صورت خلق یا مود منفی باقی می ماند. مدت آن نیز بستگی به شدت اثر دارد. وی می افزاید: «فردی که با چنین صحنه هایی روبه رو است از نظر روانی دو حالت برایش پیش می آید: ۱.اگر فکر کند فرد آسیب دیده درست می گوید دچار افسردگی و ناراحتی می شود چون فکر می کند در جامعه ای که دارای منابع غنی است از نظر امکانات قابل مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان سوم نیست چرا باید هر روزه با چنین صحنه هایی روبه رو شود. ۲.اگر فکر کند فرد آسیب دیده دروغ می گوید، جامعه را مملو از نیرنگ و فریب می بیند چنین فردی اجرای وظایفی از قبیل جمع آوری، اسکان، تعیین وضعیت، درمان و... محول گردید. در پیگیری های انجام شده به منظور تهیه گزارش متأسفانه نوعی ناهماهنگی بین دستگاه های اجرایی مشاهده می شد که به نظر می آید ریشه قانونی دارد. چه بسا اگر از نظر قانونی یک دستگاه مسؤول رسیدگی به مسائل این گونه افراد بود می توانستیم جواب صریح و قاطعی داشته باشیم. در حال حاضر عدم یک دستگاه مسؤول و ناهماهنگی بین دستگاه های اجرایی نوعی سردرگمی ایجاد کرده است که نتیجه مطلوبی در پی نخواهد داشت.

مدام او را به جرم تکدی‌گری از گوشه خیابان جمع می‌کنند اما به خاطر این‌که جایی برای نگهداری چنین آدم‌های بی‌سرپناهی نیست دوباره او را به گوشه خیابان می‌سپارند...

برگشت به صحنه اول

به ابراهیم قول دادم در اولین فرصت نتیجه گزارش را به اطلاع او برسانم تا بداند قبای ژنده خود را به کجا بیاویزد، ولی ترجیح دادم نداند. در این مدت پیگیری های من برای یافتن پاسخی صریح و قاطع در درگیری های اعتباری بین دو نهاد عمیقاً مأیوسانه بود.